

منبع دست نخورده و با فزونی دیگری که بشود برای بوجود آوردن هنرهای ملی از آن استفاده کرد، فلکون و امبران است.

زیبائی شناسی

ارتباط قوانین طبیعی و قوانین اخلاقی

کمال و جمال فریب هم اند «الجمالون»

کانت Kant مانند قدها دانش بشری را بدو دسته مستقل تقسیم می کند ۱- آن دسته که فقط با احساس ارتباط دارد بنام علم قوانین حساسیت Trancendental aesthetic ۲- و آن قسمتی را که شامل اصول قوانین فکر بسط میگردد منطق برترین Trancendental logic نام میگذارد، در نوشته ها و رسالات فلسفی و علمی نیز به اصطلاحات ذوق و روح و عووش و منطق زیاد برخورد می کنیم، گوئی اینان برای دانش دومشاه مستقل یافته اند دانشی که با روح و ذوق و فریبه و سلیقه شاخته میشود و علمی که با منطق و قوانین دقیق و طبیعی سروکار دارد. بعد از این طبقه بندی بحثهایی بر سر موضوع تقدم و تاخر شروع میشود. آنها میگویند که قضا به اهم مرغ و جوچه راحل کنند و در این کار گریه وار در جستجوی دم خود هستند و بالاخره به نظریه ای که کثیر کسی با آنها مخالفت کرده است میرسند. نظریه آنان چنین است که روح و ذوق در مسیر رشد انسان در تاریخ و در زندگی بر منطق مقدم است. اما پیداست که ذوق و منطق از ما درمشتراک بوجود آمده و در مسیر و نمو و تکامل از هم منفک و جدا نبوده است. این مادی تجربه است. تخیل، بیان، منطق و ذوق همه از او میزایند. هر چند که در جریان تکامل از هم بیشتر و بیشتر بیگانه نظر میسرند مع الوصف یک هم آهنگی، ماهیت هر دو را بهم پیوند کرده است چنانچه نمی توانیم جمیع وجود آنها را با یک خط مشخص از هم جدا کنیم اما فلسفه ایده آلیست که در مقابل علم و ورشکست شده اند و با نظریات و توهمات خود به میدان دانش روحی و ذوقی پناهانده شده اند سعی میکنند برای دفاع از وضع ناتر- انگیز خود پدلی را که این دودسته دانش انسانی را بهم می پیوندند خراب کنند. آخرین سوال آنها از مادیون در چگونگی تحلیل زیبایی است، در روانشناسی است، در اخلاق است، ایده آلیستها اصولا ذوق را عاری از هر گونه منطق میدانند تحولات آنرا از تلاطم روحی و کمال و رسائی آنرا از الهامات اعماق ناپیدای روان می شمارند. آنها شیوه تفکر هنرمند را بر خلاف دانشمند تابع اسلوبی نمیدانند و برای درک تیز کار هنری هیچ قاعده و منطقی پیشنهاد نمی کنند. بکلامی ساده تر

آنها تجلیات ذوق را از ارتعاشات تارهای ارغنون روانی که با سرانگشت ناشناسی بر تنم در آمده است می دانند، در و اما ندگی خود از استدلال علمی و در نایستایی خود از رموز و پیدایش و تحولات پدیده ها و نمودها چنین رابا نبوغ، مایه خوبیا و غلبه و احلام و بنکترا با منطق و ذوق تجربی هنرمند اشتباه میکنند. مثال آنها از این قبیل است. به یک نابوی در امبران «مثلا خود (مثلا) نگاه کنید آنزبائی آن سراپای شما را فرا خواهد گرفت. هیچ راهی نیست جز تسلیم و اقرار بنیوع و امبران. هیچ فرضی برای استدلال نیست، تا بلو مانند خورشید روشن می دوخند و شناسائی و زیبایی آن نه تعقی می خواهد، رابطنی. درک زیبایی مانند دوک شیرینی است چنین است نوع استدلال آنها. اما خوشبختانه حقیقت چنین نیست. ذوق منطق غریزی طبیعت است و بدین ترتیب خود نوعی ذاتی منطقی است. آیا میتوان منطق کودک یا حیوان را از ذوق او جدا دانست؟ منطق طبیعت ناخود آگاه بصورت ذوق، تنها پسند و انزجار خاطر و عدم رغبت جلوه میکنند.

و مطابق آنکه زیبایی شناسی استدلالی معنوی است چون و چرا می درودون انسان دور میزند، گلهای تراژوسک و سنگین میشود تا بانوع و خواستههای درونی عادلی برقرار گردد. استدلال هنرمند چون با تو از آن و مادی سروکار دارد که برای احساس آن وقت زیادی لازم نیست سرعت به نتیجه میرسد. هنر با اطلاعات و سمبلهای وضعی و قرار دادی علم شکل نگرفته اما این دلیل بر این نیست که هر چیز که قرارهای مخصوص خود را بصورتی غیر از علم و ریاضی احداث کند عاری از منطق باشد. دانشمندی که جواب یک مسئله را می داند آنرا آنرا صحیح یا غلط میخواند زیرا شیوه علمی در آنجا مربوط به نتیجه عمل است، با یک اختلاف که در میدان هنر شیشی هنری با بهترین ذوق و ادراک و احساس بوسیله ذهن، ششیدن و لمس کردن دقیق تر تمیز داده میشود و عوامل وزن و ترکیب درازای مجاسبه فورمولی با عوامل ذهنی (خاطرات - ادراک - ذوق - پسند) محاسبه میشود و لذا نتیجه پذیرش فورمول خواهد بود. برای فهمیدن فورمول جاذبه اینشتن Gravitron یک دوره چندین ساله ریاضیات عالی ضروری است. برای درک زیبایی طرحهای Etchling

و امیران هم از ملی چین دوره ناجار هستیم. عالم مشاهده میکند و هنرمند تماشا مینماید اما تماشا می او همانقدر وسعت منطقی ذوقی دارد که مشاهده عالم عبق منطقی .

برای یک مهندس همانقدر محاسبه عزمها و فشارها و استقامت های ساختمانی وجود دارد که برای یک معمار مسئله محاسبه فرمها و خطوط و ترکیب بندی قوسها و توازن و تمایل حجم های گوناگون مطرح میگردد . با این تفاوت که مهندس فرمولهای موجود را بشکل معینی بکار می برد و معمار میتواند از فرمول های هنر قدیمی فراتر گذارد و تعادل نویسی خلق کند، نیاید اشتباه کرد که تنوع هنر خلق هنر نیست ، همانطور که تنوع داستانهای ادبی مکتب معینی، خلق ادبی محسوب نمیشوند . هنر موقعی خلق میشود که زیبایی به نحو نویسی ادراک شود و وزن و تعادل و درده نویسی در هنر بکار رود . پیشروان مکاتب ایجاد می کنند و پیروان می پروراند .



اندرضا عباسی

دانشمندانی که تحت تاثیر اسلوب تحلیلی روانشناسی سعی می کنند از آخرین نظریات روان شناسی برای تحلیل عوامل اصلی محرک انسان در منطق و ذوق مطالعه کنند بیشتر دست بدامن عزیزه کنجکاوی می زنند چنانکه گوئی انسان دیگر کاری ندارد که انجام دهد و فقط زندگی را بخاطر کنجکاوی دوست دارد . آنها فراموش می کنند که تمام مکاتیم و ساختارشان موجود زنده برای بقای وضع خود (زنده بودن خود) میکوشد، مانند عشقه که بهر چیز برای بالارفتن چنگ می اندازد برای آن موجود زندگی و خواهش زندگی لازم است .

او برای ادامه چنین شرایط زیستن تجربه میکند، بخاطر می بسیار ، طبقه بندی میکند ، منطق میسازد و علم میترشد، و از ادامه چنین وضعی لذت می برد ، راضی میشود و آنرا مفید و لازم و زیبا مینامد و زیباییها را مدون می کند و از آن نظم و قرار هنری بوجود میاورد .

در این عمل فهم و عاطفه و منطق و ذوق با هم بوجود می آیند . آنچه که از دنیای خارج احساس می کند و لذت می برد و بطور غریزی می پسندد اما نمی تواند اندازه گیری کند لذا لذت و زیباییها نام میگذارد و برای ایجاد و لوازم نشاط خود از این عوامل و آحاد صمی شینی بوجود میاورد . هنر بدین نحو ظاهر میگردد . از علم زندگی پیدا میشود و باز زندگی حرکت و دوام میدهد .

در پیدایش و کشف حقایق و فرسایها و نظریات علمی منطق آگاهانه بکار می افتد منطقی که برای رهبری خود در ابتدا احتیاج به تعقل دارد و اگر عاطفه و ذوقی همراه داشته باشد اغلب نا آگاهانه می باشد .

در پیدایش شئی هنری work of art و عمل اخلاقی Moral Action ذوق با منطق تجربی برای بیان قدر و معنی نا آگاهانه وارد میدان میشود و در هر لحظه از عمل احساس درست بودن ، بشکل رضایت و لذت هادی عمل میباشد .

در پیدایش شئی هنری و عمل اخلاقی و در هر لحظه از عمل احساس درست بودن ، بشکل رضایت و لذت هادی عمل میباشد . ذهن انسان بشکل نوری از ملکوت خدا تائیده است، بلکه از احساس حالت هیوانی و هووانی خاصی بین ادراک و خواستها و اشکال و رنگها و آهنکها بوجود میاید . احساسی که از لذت سرچشمه میگیرد و در تکامل شعور و ادراک در ذهن مجرد تر میشود و مفهوم فریبنده و مستغلی پیدامی کند .

برای ایده آلیست ها همانطور که فکر بخودی خود وجود دارد و تنها موجود لازم و اصیل است جمال مطلق نیز وجود خارجی در ماوراء فهم و ادراک ما دارد که در حد غائی خود از جمال فکر منفک و جدا نیست . اما اصول منطق مادی به توهمات خواب آلود و صوفیانه و عرفانی پایانی بخشید ، و به تفکر و ادراک اسلوبی عالمانه نداد . نوع فهم ذوقی از علت معلول است زیرا نا آنجا که تجربه ساختار می دهد همانطور که فکر بدون مغز متفکر تجربه نمیشود هنر و زیبایی جز در شعر ، تصویر و آهنک پدید نیاید . و موس (رب النوع جمال) و موز (رب النوع شعر)

فرنها است که فرم‌های بسیار گوناگون داده و در بین زمینیان
خاکی می‌لوانند.

ناجمل کلمات زیبایی هنر با مفهومی متفاوتی بکار
میرفت، به‌جاست که چگونگی این اختلاق و اینک روشن کنیم. هنر
یعنی بیان فصیح و رسای زیبایی‌ها و باطنی و بی‌ظهور گوی‌تری جمیع
تأثیرات و احساسات ذهنی انسان؛ لذا در هنر مفهوم قصد و عمد
متدرج است. ممکن است تکنیک و اندیشه‌های بنا بر این حرفه
با هنر اشتباه گنموی با بدو وجه داشت که تمام هنر تکنیک نیست
و تکنیک و تفکر و ادراک زیبایی هنری Artistic Beauty نیز
در ماهیت هنر سهم بزرگ و اصلی‌تری دارد. و حال آنکه تکنیک
کار فقط ترین و شیرگی در بوجود آوردن هنر بصورت‌شکی
خارجی است.

یعنی ترتیب تنها هنر موقتی بوجود می‌آید که زود بخوبی
جنب کند و منتظر تحریری بشیرا باشد و تکنیک Technic
بافتن ثابت نماید.

کلمات زشتی و زیبایی که در بالا ذکر شد از لحاظ هنر
دارای یک مفهوم است و میتوان در میدان هنر به دو این مفهوما
زیبا اطلاق نمود. یک پیرمرد میتواند در سخن زشتی برای یک
هنرمند زیبا باشد و مستوفی در دنیا با منسوب تلوی زشت و گریه
است، اما بیان فصیح این گراحت در دست دکوتنه Gothic
زیبایی تبدیل شده است. یک منظره زیبا همیشه برای نقاش
زیباییست. ممکن است معماری برای زیستن زیبا و دلنشین باشد
اما نقاش کلبه دود آلود دهقانی را برای تابلوی خود ترجیح
میدهد. بدین نحو زیبایی در هنر مفهوم کلی‌تر و عالی‌تر قرار می‌گیرد
می‌گیرد. زیبایی هنری از اینجا نیز قدمی فراتر می‌گردد. قصد
و قصد در Intention خود هدف و موضوع اصلی میشود
و شکل هم آهنگی و همساز با همبستگی در بین اشکال و ویژگیها
و عناصر هنر ظاهر و تجلی می‌کند.

فوگهای باخ Bach آثار مینیا و در مرحوم بیزاد و در احساسی
تلفین کلمات استادانه‌تری از حافظه ساخته‌اند. عالی‌ترین هنرها هستند
در چنین هنرهاست که زیبایی در مجردترین حالت دیده میشود،
در موسیقی خالص فوگهای باخ فقط میتوان عوامل موسیقی
و وزن و تعادل و ترکیب بندی دتم‌ها زادر کامل ترین نوع
خود دید. فوگهای باخ از تأثیرات و وزمره انسانی داستان
نی‌سراید بلکه از عظمت و ظرافت ذوق در عالی‌ترین حد خود
بیامی دارد و آثار مینیا و نوربیزاد و جاسی جز زیبایی ترکیب و زیبایی
انحصار و زیبایی رنگ آمیزی مفهومی ندارند. آنها
در حالی که با احساسات معمولی سروکار ندارند با عالی‌ترین
ذوق و با دقیق‌ترین منطق هنر شناخته و تقدیر میشوند. آنها
در حالی که از خرابی و آبادانی و پریشانی و نشاط اثری ندارند
از سالمترین و حساس‌ترین و عمیق‌ترین احساسات انسانی سر-
چشمه می‌گیرند. برای درک آنها در جوع و موضوع خارجی خاصی
غیر ممکن است. باید زیبایی را در آنها با مقیاس و ملاکی که
در معنی آنها بکار رفت است اندازه‌گیری کرد. این ملاک
جز «هارمونی» اجزا و در شکیکه بندی و ترکیب بندی که در کلیت
و عدتی احداث و ایجاد میکنند نیست.

حکیمه معاشه جانم همیشه با یکا می‌بویم زینتی نه‌خایم نه‌خایم
زینتی شمع و مقدسه با زینت‌ها با کوشش کمالا شده بود
زینت زینت جانم معاشه در عین حال

نگه

و لغزشی که در همه فضاهاست و در همه فضاهاست
فکر با معنی نازک و نازک با همه و با همه و با همه
در همه و با همه و با همه و با همه و با همه
بسیار متکلی است کسی بتواند مدعی باشد که در عرصه وسیع
و بی‌پایان هنر بتواند جز آن بندهای نام خواری بر دارد و باز مدعی
باشد که در خلق هنرهای او و روشن نگاره آورده است زینت
طبیعی است که با محفوظ کردن چند ماده لغزانی ایجاد طبعی
طبیع کرد و رنگ‌زایی است که کسی بتواند است در خم رنگ
فرورد و اثری نگاره از خم بیرون بگذرد و بازه‌های لغزانی ایجاد نماید.
در سرزمین احساسات هنر که چندین هزار سال قدمت دارد بدون
نوشه ذوق و استعداد و دانش و معلومات هنری نمیتواند فهم برداشت
و درگیری این صورت کسانی که با هنر آشنا نیستند ذوق و دانش
هنری در این راه پیش روند پس از سال‌ها تمرین با استادان کاری خود
می‌آموزند و بعد در درجه کمال می‌خورند.



مطالعات فرهنگی
علوم انسانی